

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

بداية المصطلحات

تیمانه که الملك لا علی . الحمد لله تبارک و تعالی صل
 الله علی سیدنا محمد المصطفی و علی آله و صحبه اوصیاءه
 و ارباب الصفا بعد چون تسوید این ورق
 بتوفیق علم خلاق برسد تمام رسید و ذکر طوائف
 اولیا قدس الله تعالی سرار هم بامداد حضرت ذی الفضل
 و العلی باخام کشید دل را تعش زلال که احوال این
 سخن برقرار بود بلکه از شوق گفت و گوی این طایفه
 بزرگوار بی قرار خصوصاً که احوال حضرت محمد صلی الله
 تعالی سره که نام نجسته فرجام سعادت باخام حضرت ایشان
 علیه الرحمه و الرضوان در نفحات مذکور نیست اگر چه
 تعریف و مدحت ایشان مناسب مرتبه امثال انبیا
 نیست چه هر کس بحسب استعداد و قدر مرتبه خویش از ایشان

چیزی در یابد لاجرم سرچاندیشد و گوید مناسب مرتبه
 و استعداد وی خواهد بود لیکن چون این فقیر از شجره
 عمر شمره گرفته و از شمره وی بهره پذیرفته مدتی چهره
 اخلاص بر آستان رفعت اخلاص ایشان سوده بود
 و از صدق این اخلاص رایحه بوشام لطف ایشان رسیده
 نیم عنایت از ریاض رحمت می وزید و از ایشان بهره
 استعداد احوال مشاهده میکرد و سخنان معارف دل پذیر
 می شنید و جمیع مسائل ایشان که تعلق بسخنان صوفیه داشت
 و بعضی دیگر آنکه کتب این طایفه در ملازمت حضرت ایشان
 گذرانیده بود و از آنجا یقین بود چه حاصل شده یکی ایشان
 این طایفه علیه قدس الله تعالی سرار هم و دیگری زیاده
 ایقان باحکام شرعیه خصوصاً الحکامی که در نظر او نام
 مستعد می نماید بنابرین زبان صدق و سداد و لسان

ع. و انقاد مصدق بیان شمه از احوال و اقوال حضرت
ایشان علیه الرحمة و الرضوان شد. رزق الله تعالی من
احواله نصیبا. و چون درین اشعار جنس شعر چیزی مذکور
کرد و از جمله اشعار حضرت ایشان خواهد بود. معین
انوار ولایت از سکاة نبوت. و روشن دلان پر نور
هدایت از قبله ارباب فتوت. صلوات الله علیه و سلم بحکم القیوف
انما هو تلبیس و کتمان در اخبار سر معنی کوشیده اند. و خود
از نظر اغیار پوشیده. صد نرادر محیط بی کران در دل
لب بر کنار سهل افتاده اند. و چندین دودی شوق عالم
پیموده قدم از قدم بر نداشته اند که در تری لیلال کتبها
جامده و سی تمر تر انساج بیت نرادر فاند بی دری است
ره عشق. عجز آن که بی یک روغن پدید آید. و این تحقیق
شمره غیرت ملک عیور است جل و علما که چون بنموده بحیثم

بجوده این طایفه. البسحق محبت خود سرافراز کرده اند.
و محض غیبت بی علت خود ایشان را محبوب خوانده غیرت
محبت معنی آن شده که ایشان را تحت حجاب عزت آورده
و از نظر غیر محقق کرده اند که او یای تحت قبایح من
لایونم غیر می. و طایفه علییه بهاییه قدس الله تعالی ر الوهم
در معنی ستر و اخفا از جمیع طوائف ممتاز بوده اند. و درین
معنی بالعمه تبلیغ و استتمام تمام می نموده اند چنانچه ابدار
تلقین ایشان خفاست. و حضرت ایشان علیه الرحمة و
درین معنی ازین طایفه علییه امتیاز تمام داشته اند. و در
تمامی اوقات مملکت تحت برین می کاشته اند. بیت
زدین در دلش جبار که دم و دل در درون پنهان. هنوز این
نیم ترسم که بنید چشم انگیزش. سار احوال و حجاب حال
حضرت ایشان بر عامه خلایق صفت شاعر می بود

۲۹

نفس
سنگهای
نفس
آنها فی الزمان خوبست

در نمکده زمانه نغز آری نیست هر لحظه از و بگوشه نهایی
صدراحت است در سر که آرزوست میغم مودند که تعقی در مسائل
مورث حجت است حدت ایشان از ابتدا در حال تا مرتبه
کمال از دغدغه عشق خالی نبوده اند کشش عشق و جذب
مجت غایب حوال ایشان بوده است و کتمان تر عشق از لوم
فطرت و طبیعت ایشان در او ایل حال که بحکم محبت صورت
بصورت جمیله امکانی صورت گرفتاری داشته اند از
انفاسی این معنی محترمی بودند و بقدر قدرت و امکان
اختصاصی نمودند و اگر بنا بر غلبه مع عشق و استیلاء محبت
از جو بیار زلال شوق رشح ظاهر شدی از ملامت خلق
و انکار مردم عباد حجت بدیشان رسیدی و از شغل
خاطر بان از حال خود بکسبیدی ^{ببینند} است کار جامی عشق خوب است
در بهر جو سوغامی در پی انکار او او همچنان در کار خویش

با خواص که اتفاق صحبت افتادی گاه در پناه شعر کز سخن
و بصورت شاعری بر آمدی و گاه از صفت علم پرده
ساختی و در لباس طالب علمی در آمدی و با جمله بهر طریقی که
این معنی میسر شدی دست در آن زدوی اما حکم حدیث
نبوی علی صدره الصلوٰه و السلام حیث قبل من اولیاته
قال صلی الله علیه و سلم الذین اذا ذکرنا لله نور منی لایت و یرو
لمعه هدایت از چهره مبارک ایشان لایع و میوید بود در سایه
هر لحظه جمال خود نوع دیگر آری شوری در آنکیزی شوقی
بی پرده آب کل مارانه نمایی و خورشید در خزانگی کل انوار
میغم مودند که ستر حال شرط این طریق است در حجاب صفتی
کریمین لازم سلوک مل تحقیق و از بعضی کار بر نقل میکردند
بهترین حجاب صورت طالب علمیت چشم بر کتاب اشفتن
خاطر بچوب حقیقی گلشن و باغی خوشتر کتاب در همان پائی

رؤا ص

در انضام بود و در صورت
مطالب علم
چشم بر کتاب
اشفتن

و در عیانی دیگر نیز خوانده و بعد ازین باین ذکر مشغول شدند که
یا الله یا واحد یا احد یا حمد و تخیص این بابی است و از این
ذکر هر چه مرتبه تخفیف یک و نه تا الله ماند جزین اشادت این
فقیر اگر گفتند و انگشت سبجه را سوکان ساختند چنان که سوکان سبجه
است در حالت نزع و حکم کما فی سون تو تو ن نسبت ایشان
بطریق زمان صحت بازمی یافتیم بی تفاوتی و هیچ نوع اصله
بایشان راه نیافت و مضمون المومنون لا یموتون بل ینقلون
من دایلی در در بیان شامه می فاد و روزی هم خوانده
اگر کسی در حالت نزع مرضی توجبه در باغ باشد غالب است که
چون نسبت به حال این طایفه ملکه وی شده باشد و در اودی
متوجه گشته بر وضع این مرض بایل نشود و متغیر نگردد و بعد از تقاضا
روح از بدن حکم وی ظاهر شود چه که تیره و تیره عارض خارج
در باغ است و عارض حقیقت شخص و تحصیل این ملکه در چنین روز

نغم رسانند و چون بانگ است نماز جمعه داوند و مردم بیست
کراردن مشغول گشتند حضرت ایشان علیه الرحمه و از جوان
از مقام فنا جدا بقا رحلت فرمودند هر روز از در است کون
از سبک تا بساک زبان معانی لسان حال بمضمون این آیات
نغم در در که با یکبار جهان از جهان بر پا که آنچه که آمدن بود آنچه
جانش که شاهان معارف نگاهش بود آواز بطل شاهانید و روان
غم شد محیط در عالم ز هر طرف کان در محیط کرم از میان
کنقم بر دم شرح غمش نغم کی سپهر غم زود کرد و قوت نغم از زبان
کلمه لها بر عین که امین من ماند جانها زین زمان که امان این است
از وی می گویند و حدیثی است بخود درین نشان بود و در وی نشان
چون مردمان می شنومند متوجه است از بس که آیم از هر چه چون نشان
صبح شبیه خلق از هر طرف از شهر و ولایت متوجه آن منزل شدند
سلطان وقت و انصار از باب تاج و تخت ابرو شون از صفا صبر

که از مقام فقو قدم همت بر سر سلطنت نهاد و برسد شاد او
عدل داد کسری از قدم از مقام همت فرود نهاد و مقتضای
علو الهیة من الایان چشم اعتماد بر منصب تاج و تخت نکشاید
وی از ما فقیران نیاید و شاید حضرت ایشان علیه الرحمۃ و الغفران
در جمیع اشعار خود بر قصیده و غزل و چه معاود و باغی و قطعه و
از شخص محبت و خلوص بود طریق مودع و شای و کسی برده اند
و در عای بقای دولت و دولت بقای می کرده است ایشان را
شاید از فقیران بر دعا گوئی نیاید قطب فلک رحمت و احسان
و مرکز دایره امان امان ابو العازی سلطان حسین بهادر خان
اطال الله عمره و دولته و ابد سلطانه و خلد مملکت در آن روزگار
سوز و ساعت جان که از قدم اتمام از مقام صدق او اداست
نه از طریق هم و عادت با وجود مرض و ضعف بنیاد بر داشته و
کجائی منزل مقام حضرت ایشان شافیه و تهیه و تکفین و ترمیم آن

حضرت پر او خست آباد کبریا و چشم بر آن شاه زادگان
عالی مقدار و امر او ز راه نامدانه و بزرگان و ز کار و صفا
و بکار در آن تیره روز محنت اندوز جازه حضرت ایشان ابد و
ادب بر گرفتند و چون بدشت عید کاه رسید خلق از طرف
بجوش کردند که خود را بجازه ایشان رسانند اما از غایت
کثرت و شدت از حاکم کجایش این معنی نبود و غوغای عظیم و
شورش قوی برخواست چنانکه بعضی از امرای عظام سوار شدند
و چون بهاکشیدند و بصعوبت تمام جازه حضرت ایشان را
بجمل نماز رسانیدند و چون نماز گزارند ایشان را بجو حضرت
مخدوم قدس سره آوردند زمین صدف از بکنده کشان
در کجایه در صدفینه جای داد حضرت پادشاه این سبب
در دپا آرزوی شرف پایه جازه حضرت ایشان در دل
و این بر زبان می آورده و تحسرت و تأسف می برده شعر اعظم

از امر او فقرا شریفه و تاریخ کشف آن آغاز کردند و حضرت امیر کبیر
 آن روشن ضمیر معارف پذیر که بر خاطر خطیر و ضمیر منیر حضرت
 ایشان علیه الرحمه و اهل حقان بدین عنوان شرف عطا یافتند که
 محبت و معتقد در وی شان بل که محبوب معتقد ایشان است
 آن یافته وی بر دل او زدودند زیرا که از فراد چه جای می بل که
 نظام الملک و الدین علی شریف الای مستغنی بالله تعالی علیه السلام
 فی الالقاب فتوحی باشتعال بالعباده عن فزاد الرطاب و فقه
 الله تعالی لما یحببه و یرضاه و جعل اخاه خیرا من اولاده ان
 و تواریخ را اصف نمودند و هر یک از شمع انوار انعام اکرام
 مشرف ساختند خود نیز فریبه فرمودند و در بسمت وفات حضرت
 ایشان صلاهی عام در دادند و خلق با بعدی گاه و عفو کردند
 حدت پادشاه و جمیع اکابر و مالی و ممالک و مالی و ممالک
 حافظ گشتند و در آن روز مرتبه که حضرت امیر فرموده بودند

بر منبر خوانند و چون چهل روز گذشت حضرت پادشاه بر همین
 منوال صلاهی عام دادند و خلق با بعدی گاه خواندند و کثرت
 و از دهام تمام شد و بعد از آن حضرت امیر عمارت عالی بزرگ
 قبر حضرت ایشان علیه الرحمه لولایه ان بنیاد نهادند و جمعی از
 حفاظ بقین فرمودند و فقدا الله تعالی زیاده الا کرام و الحمد لله
 الامام نظم حاجی که بود با این حسن تقسیم شد فی روضه کثره شهر
 کلک قصاصت داشت و آن در است
 تاریخ و من دخله کان آمینا

تم در شهر محرم الحرام سنه ۱۷۱



نَهْأَلَه
أَلْمَفْطَلَه
مَلَه